

پری - زن در شعر نیما

فاطمه رحمانیان کوشکچی

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات

سمیه کلهر

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات

چکیده

در این پژوهش، دیدگاه نیما به عنوان یکی از مشاهیر ادب معاصر فارسی، درخصوص پری و زن مورد بررسی قرار می‌گیرد. از آنجایی که پریان با جنسیت زنانه به‌عنوان زن-ایزدان عصر اساطیر مورد توجه بوده‌اند و بسامد بالای واژه‌ی پری و مفاهیم مربوط به آن که در دیوان نیما نمایان بود؛ قسمتی از این مقاله بدان اختصاص یافت. نخست به‌صورت اجمالی به باورهای کهن درباره‌ی پری و جایگاه آن در فرهنگ عامه نگریسته شد، سپس چگونگی بازتاب آن در دیوان نیما مورد بررسی قرار گرفت. در این مطالعه، ضمن معرفی پری به‌عنوان موجودی ماورائی که با دنیای اساطیر در پیوند است، به بیان رابطه‌ی پری با آب، زیبایی، اغواگری، جادوگری و عشق پرداخته شد.

در ادامه، بازتاب زن عصر نیما در شعر وی مورد بررسی قرار گرفت. به بیان نقش‌های زن و چگونگی حضور او در جامعه پرداخته شد که زن در این جایگاه در چهره‌ی مادر و همسر، زن خردمند و پیرزن جلوه‌گری کرد و رابطه‌ی زن با فقر، کار، الهام آینده، مهمان‌نوازی، اعتقادات خرافی و برخی از جنبه‌های منفی شخصیت او مشخص گردید.

در کل پری و زن در نگاه نیما دارای مقامی ارجمند و شایسته‌اند و نیما با نگرشی تحسین‌برانگیز حضور ایشان را به تصویر کشیده است؛ هر چند به‌طور ضمنی به جنبه‌های منفی شخصیت آنان نیز نظر داشته است که در مقایسه با حضور مثبت پری و زن چندان چشمگیر نیست.

واژگان کلیدی: پری، زن، نیما

مقدمه

مردسالاری و حاکمیت مرد در فرهنگ ایران، پیوسته بر فضای فکری این مرز و بوم سایه افکنده است. شاعران و نویسندگان به عنوان افرادی از این اجتماع که منعکس کننده‌ی افکار جامعه‌اند، به بیان این اندیشه در اشعار خود پرداخته‌اند.

زن در ادبیات کلاسیک، از سیمای خوشی برخوردار نیست و پیوسته از او با حقارت و بدبینی یاد شده است. بازتاب نقش زن در شعر و نثر چیزی جز تغزلات عاشقانه نیست و اگر از زن ستایش می‌شود، از روی هوس و امیال درونی است و تمام تحسین زن، سخن گفتن از زیبایی ظاهری و مسائلی از این دست است. گرچه بزرگانی چون فردوسی و مولانا در بزرگداشت مقام زن و توانایی‌های او فارغ از جنسیت زن سخن می‌گویند.

در مقایسه با ادبیات کلاسیک، زن در ادب معاصر کمتر هدف طعن و تحقیر قرار گرفته است. اگرچه هنوز زن به اوصافی چون بی‌وفایی، افسون‌گری، نیرنگ و... متصف است؛ اما از آنجایی که دیدگاه‌های هر فردی متأثر از اوضاع اجتماعی است و با توجه به جریان‌های مختلف روشنفکری و با افزایش سطح آگاهی مردم که ادیبان در زمره‌ی آنان‌اند، در شعر و نثر معاصر از زن -که مانند هر انسان دیگری می‌تواند صفات نیک یا بدی داشته باشد- با دید مثبت‌تری سخن رفته است.

پری نیز موجودی وهمی و ماورایی با جنسیت زنانه، در اندیشه و باورهای مردم حضور داشته است. بازتاب او از گذشته در فرهنگ و ادب فارسی نیک و خجسته است. در ادبیات معاصر نیز به جنبه‌های مثبت شخصیت پری توجه شده هر چند رابطه‌ی او با اغواگری و جادوگری از دید ادیبان پنهان نمانده است.

پری در شعر نیما

در متون اوستایی پری جنس مؤنث جادو و از گماشتگان اهریمن معرفی می‌شود که بر ضد زمین و آب و گیاه و ستور و آتش در نبرد است. (یشتها: ج ۲: ۱۵) گرچه پری در سنت مزدیسنان یکی از مظاهر شرّ می‌باشد اما در ادب فارسی پری دارای چهره‌ی متفاوتی است. در این نقش نه تنها پری ناخجسته نیست بلکه موجودی خوب‌روی و مثل اعلای زیبایی و فریبایی است، تا جائی که حتی از فرّ نیز برخوردار می‌باشد و به‌عنوان موجودی نیک در مقابل دیوان و اهریمنان قرار می‌گیرد. این ناهمداستانی‌ها حاکی از دو برداشت متفاوت ذهنی از یک موجود است، چنین به نظر می‌رسد که پری در اصل یکی از "زن-ایزدان" مورد ستایش

قبل از دین‌آوری زردشت بوده است. پری‌ها در اصل زن-ایزدان باروری و زایش بودند و در قالب این نقش، همانند زنان جوان زیبای فریبایی تصوّر می‌شدند که تجسمی از ایزدینه‌ی میل و خواهش جسمی به شمار می‌آمدند که از توان جاذبه و افسون‌گری زنانه بهره‌مند بودند. اما بعدها در اثر انگیزه‌های گوناگون مانند دگرگونی‌های اجتماعی، دین‌آوری‌ها و نوکیشی‌ها و رواج ارزش‌های اخلاقی تازه، برداشت ذهنی تازه‌ای نزد گروهی از پیروان زردشت بوجود آمد و آن این بود که پری در چهره‌ی موجودی زشت و اهریمنی نمود پیدا کرد و به علت سرشت شهوانی خود از انجمن ایزدان زردشتی رانده شد. در اساطیر، پریان بر اساس ماهیت جنسی و سرشت زنانه‌ی خود، یلان و پهلوانان را به همسری بر می‌گزیدند و گاه مطابق افسانه‌ها-که بر اثر نفوذ ارزش‌های اخلاقی تازه دگرگون شده بودند-این همسری جنبه اغوا و فریبندگی پیدا می‌کند و در نهایت به آوارگی و بدفرجامی و گاه مرگ پهلوان منتهی می‌شود. (سرکاراتی: ۱۳۸۵: ۱-۵)

رابطه‌ی پری با شاهان و پهلوانان که نمودار یکی از جنبه‌های اساسی شخصیت پری است در متون پهلوی نیز تکرار شده است. به گواهی بندهشن جمشید پری را به همسری خود اختیار می‌کند. (بندهشن: بخش ۹: ۸۴) با وجود این دگرگونی‌ها، خاطره‌ی دیرین پری در شکل الهه‌ی کامکاری و باروری و زایش در ذهن جمعی-ناخودآگاه- مردمان باقی ماند. و به تبع آن در ادب فارسی و فرهنگ عامه نمود پیدا کرد.

در دیوان نیمایوشیج از پری و ملازمات آن بسیار سخن رفته است و نمودهایی از هر دو وجه مثبت و منفی شخصیت پری را در خلال اشعار نیما می‌توان دید. حتی برخی از اشعار نیما به‌طور کامل در وصف این موجود افسانه‌ای است (مانند؛ منظومه‌ی مانلی، شعر پی دارو چوپان و پریان و ...).

نکته‌ی قابل توجهی که در خصوص حضور پری در دیوان نیما قابل ذکر است این است که پری، این موجود خیالی، همواره در فضایی غیر عادی و وهم‌انگیز رخ می‌نماید و نقش مقابل پری همواره در مسیر حرکت و سفری (چون؛ پی دارو چوپان، قلعه‌ی سقریم و...) که در بعضی از شعرها در ظاهر امر برای بدست آوردن رزق و روزی است (همانند مانلی)، با این شخصیت ماورائی مواجه می‌شود. و در لحظه‌ی حضور پری همه چیز در یک لحظه دگرگون می‌شود. مثلاً در شعر مانلی، پس از وصال وی با پری، همه چیز در چشم مرد ماهیگیر به پری و نمودهای آن تغییر می‌یابد. در تمامی داستان‌های دیدار پری، فرجام قصه در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و پایان قصه بر مخاطب نامعلوم است. در ادامه‌ی حضور پری در نقش مثبت در شعر نیما، معمولاً ما این موجود زیبا و دل‌انگیز را در قالب حکیمی نغزگوی می‌بینیم که با سخنان پندآموز و نکته‌های ظریف، درس زندگی می‌آموزد و چشم مخاطب خویش را به حقایق زندگی باز می‌کند.

در قصه‌های عامیانه، اغلب قهرمان داستان دل‌بسته‌ی دختر شاه پریان می‌شود و او را به همسری خود در می‌آورد. (یا حقی: ۱۳۸۶: ۲۴۵) این امر تقریباً در تمامی روایات مربوط به پری در دیوان نیما مصداق دارد. در شعرهای نیما، در بیشتر موارد پری با زیبایی بسیار و سخنان دلنشین خود، مخاطب (مرد، عاشق) را در دام عشق خود اسیر می‌سازد.

۱- **رابطه‌ی پری و آب (دریا و رود...):** یکی از خویشکاری‌های پری به عنوان زن-ایزد باروری و فراوانی، ارتباط او با بارندگی و آب‌هاست. اما همان‌طور که گذشت پری در سنت زردشت به دشمن باران و ایزد موکل بر آن تغییر ماهیت داد. (یشت‌ها: ج ۱: ۱۵) ارتباط پری با آب و دریا به گواهی‌های مختلفی تأیید می‌شود؛ در اساطیر ایرانی پریان همواره از آب بر می‌آیند و در دریای اسطوره‌ای "فراخکرت" مسکن دارند. آرزو می‌کرد یک ساعت فراغت را/ در کنار رودخانه‌ی "اوز" بنشسته/ با پیرویان به قصه‌های گوناگون پیوسته. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۲۷۲)

بس گوهر می‌کشم ز دریا برون/ بس بافته‌ها که هست/ از حاصل زحمت پیرویانی که ساکن سرزمین زیر دریا هستند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۲۷۵-۲۷۶)

۲- **پری در قالب موجودی بسیار زیبا:** راستی او به چه زیبایی آراسته است! / نیست در ساحت دشتش هم‌تا/ نیست در یکسره کوهش دیگر. / همه نقش‌ست و فسون و همه رنگ/ تا دل از خلق برد کرده درنگ. / گویی از روشنی هوش‌ربای مهتاب، / گل نشانداند بر آب / وز دل پهنه ور این آب گران، / معنی خلقت کرده‌اند عیان. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۶۱-۳۶۲)

ای هوش‌ربا گروه خوبان پری پیکر، / با موی طلای و تن‌های سفید، / با چشم درشت و دلبر (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۲۷۵)

۳- **پری در نقش زنی اغواگر و فریبنده:** در منظومه‌ی بلند مانلی که شرح دیدار مانلی (مرد ماهیگیر) با پری دریایی است، بخش عمده‌ای از سخنان پری جنبه‌ی اغوا و فریبندگی دارد تا جایی که مانلی را اسیر عشق خود می‌سازد:

به تو من خوب‌تر از این را خواهم داد. / ... من نثار قدمت را چه نمایم که چه خواهم افزود/ گل مرجانم یا پنجه‌ی مرواریدم، / ... من از آن‌گونه که خود حیل‌ی آن خواهم ساخت/ پذیره‌ی قدمت خواهم شادان پرداخت. / ... ما در آن نقطه‌ی دور از نامحرم/ کرد خواهیم به شادی گذران. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۶۵-۳۶۶)

در شعر "پی دارو چوپان" نیز که شرح سفر مردی (الیکا) است که در شکار شوکا بسیار ماهر است، الیکا با زنی مواجه می‌شود که دارای خصوصیات پری است و بسیار زیرکانه سخن می‌گوید و با حرف‌های شیرین خود الیکا را شیفته‌ی خود می‌کند.

"دست خود با من ده! / گر به زخم تو فتادم از پا / آیم از زخم دگر نیز بجا / مومیای من بیتاب شده در کف توست! / داشت خواهد ز شدن و آمدن این شب و روز / آشیان من و تو بر سر یک جای قرار / گفته‌اند این به من آن فال زنان / طالع ما ز نخست / داشت با هم پیوند / من ترا بوده‌ام آنگونه که تو / بوده‌ای نیز مرا" (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۹۳-۳۹۴)

۴- ارتباط پری با جادوان: در جای جای اوستا (یشتها) نام پری در کنار دیوان و جادوان، در زمهری گمراه کنندگان و دشمنان مزدیسنان آمده است. (یشت‌ها: ج ۱: ۱۴)

حیف! من غمزده‌ام! / زندگی موجود، همه با درد گرفته بنیان / دردمندم من از دردم گویاست زبان: / ... و مرا داروی دردم گفته‌اند، / جادوان من، یاران قدیم / نیست جز در خورش خاکی طبع (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۷۷)

الیکا با خود گفت: / ... "نکنند باشد این زن ز گروه پریان / گرم از این گونه و شیرین به زبان؟ / یا یکی جادوگر، سهو بکاری نه بکار / برده از صدمه‌ی ارواح پلیدان ... آزار؟" (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۹۵)

۵- پری در قالب معشوق: در آن دسته از شعرهای نیما که پری حضور دارد، با اوصافی چون: دل‌فرینده‌ی دریایی، بهین همه‌ی هوشبران، دلنوازنده‌ی دریا، ناز پرورده‌ی دریا و ... از پری یاد شده است که همگی از ویژگی‌های معشوقان زیبا و فریبا می‌باشد. از آنجائی که پری زیبا و خوب چهره است در ادب فارسی معشوقه‌ها در زیبایی بدان تشبیه می‌شوند. وجه شباهت دیگر پری و معشوقه‌ها در این است که هر دو دست نیافتنی‌اند و از دیدها پنهان.

آن شوخ پریروی که با ما جوشد / از ما چو پری روی چرا می‌پوشد (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۵۳۹)

اما پری (معشوق) منظومه‌های نیما یکسره بی وفا و سنگدل نیستند بلکه گاه عاشق خویش را تحسین می‌کنند:

آفرین بر وی آورد بسی / چه کسی با من و من با چه کسی! / آه! چه خوب! چه برخورداردی خوش. / به سخا مرد بزرگا که تویی! / به ره دوست نجسته جز دوست / آنچه زان خود می‌داند، داند هم از اوست. / نازنین مردی هوشیار که تو! / مردی هوشیار در کار تو! (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۷۸)

دلنوازنده‌ی دریا گفتش: / "نه، تو زیبایی و بهتر بشرستی، چه غمی (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۵۹)

زن به گفتار آمد/ باز آنگونه که بود:/ "لیک ای نادره چوپان دلیر و رعنا/ سر بنام گرجی و این چنین تیرگشا..." (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۹۳)

و از عشق خود به او می گوید:

مانلی باور کن، من به دلت دارم دوست./ آن که بسیار شبانش در خواب/ همه می دیدی اوست./ ...ای زمینی پیوندد،/ با غریبان که غم روی تو دارند به دل،/ غم دیگر مپسند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۷۶)

و زن- این بار رساتر بصد-/ بدر آمد/ ...گر به لب رانیم از گوش چو حرف/ با خیال تو بیامیخته‌ام/ و ز چشم افکنیم همچو سرشک/ بر سر دامت آویخته‌ام. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۹۶)

معشوق بر خلاف معمول با عاشق به نرمی و مهربانی سخن می گوید:

دلنوازه‌ی دریا به نگاهی که در او برد بخواند/ همه اندیشه‌ی او با دل جفت،/ بر سر صخره‌یی آورد نشست/ نرم با او به سخن آمد و گفت:/ مهربان خوی‌تر از من کس نیست. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۵۶)

در بعضی اشعار نیز همان معشوق تلخ سخنی است که عاشق خسته دل را با تیر سخنان خود پذیرا می‌شود:

گفت: "آنی که او نسوخت نخست/ دیده بر خواستن ندوخت درست/ از تو سر بر زده زآب و گلی/ چه تمنّا ز کاروان دلی/ گر چه بازار گرم ارزانی/ تا نه نقدیست چیز نستانی..." (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۱۹۵)

و آن‌چنانی که معمول معشوقان است، عاشق را به هر آنچه دارد، می‌آزماید، تا میزان عشق او را بداند. در شعر پی دارو چوپان، زن از مرد چوپان می‌خواهد که به جستجوی مرهم زخم او برود. مرد چوپان نیز برسم عاشقان راستین در پی برآوردن مقصود محبوب خویش به سفری بی‌بازگشت می‌رود. در شعر مانلی نیز مرد ماهیگیر به هر آنچه دارد- اندک غذایی که با اوست، لباسی ژنده، و قلاب ماهیگیریش- آزموده می‌شود تا میزان عشقش معلوم شود:

گر خورانی به من ای مرد نخست،/ زانچه در سفره‌ی توست/ ...با هوایی که بروی دریاست/ دارد از نازکیم پوست به تن می‌خشکد./ اگر از لطف تو پیراهن تو/ تن من می‌پوشید؟/ ... ماهیان من با من همه سر کش شده‌اند/ وزمن، اینگونه بشفقت، سوی آب شیرین/ می‌گریزند همه/ ... می‌سپاری به من، ای مرد جوانمرد آیا،/ دام و قلابت را/ که به چنگ آرم آن سنگدلانرا سرکش؟/ مرد که هر چه براه وی داد از کف، دادش هم این. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۷۷-۳۷۹)

در شعر "همه شب" با شخصیتی به نام "زن هر جایی" رو برو می‌شویم که این زن نمودی از زن ماورائی است که خصوصیات پری بر او قابل اطلاق است. این زن اثری نمادی است از حق و حقیقت، که فکر و

خیال آن مانند زن هر جایی به سراغ همه می‌رود و به هر کس چهره می‌نماید، اما تنها عده‌ی کم - که استعداد دل باختن به او را دارند- شیفته و دل‌بسته‌ی او می‌شوند. سرانجام شاعر در یک شب تاریک، مغلوب زن هر جایی یعنی اندیشه و خیالی که در نتیجه‌ی تاریکی و تلخی حاکم در سر او می‌پیچد، می‌شود و علت عدم حق و عدالت خواهی و وجود فقر و ظلم و ستم در جامعه را می‌شناسد و فریفته‌ی حق و عدالتخواهی می‌شود، به این ترتیب، چشم او به دیدن حقیقت بینا و زبان او به گفتن آن توانا می‌گردد و پس از آن چون شمعی در شب وحشت‌زای جامعه بیدار می‌ماند، می‌سوزد و حرف‌های خود را در بیان بی‌عدالتی و ستم در قالب شعر بیان می‌کند. (پورنامداریان، ۱۳۸۶: ۳۶۴ و ۳۵۶)

همه شب زن هر جایی / به سراغم می‌آمد / ... در یکی از شب‌ها / یک شب وحشت‌زا / ... گیسوان درازش - همچو خزه که بر آب - دور زد به سرم / فکنید مرا / به زبونی و در تک و تاب / هم از آن شب آمد هر چه به چشم / همچنان سخنانم از او / همچنان شمع که می‌سوزد با من به وثاقم. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۵۰۶-۵۰۷)

زن در شعر نیما

۱- زن و نقش مادری: یکی از براننده‌ترین نقش‌های زن، نقش مادری اوست که با مهربانی و عطوفت به فرزند، دوران خوش کودکی را برایش بجا می‌گذارد. چنانچه فرزند هنگام مواجهه با ناگواری‌های زندگی به خاطرات آن دورانی پناه می‌برد که در سایه‌ی عنایت پدر و مادر به خوشی به سر می‌برد.

من هیچ نخورده، کف زنده / بر سر نه کله نه کفش بر پای / ... مادر می‌گفت: بچه آرام / می‌کرد پدر به من تبسم / من زلف فشانده شعرخوانان / در دامن ابر می‌شدم گم / دنیا چو ستاره می‌درخشید. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱:

۶۸)

نقش کلیدی مادر، تربیت صحیح فرزندان است. نیما در شعر "شیر"، برای بیان این مسئله در قالب تمثیل، داستان شیر و مادرش را به نظم می‌کشد و به صورت پوشیده خاطر نشان می‌کند که یک مادر فهیم، با رفتار مناسب خود الگو و سرمشقی برای فرزند قرار می‌گیرد.

منم شیر سلطان جانوران / سر دفتر خیل جنگ‌آوران / که تا مادرم در زمانه بزاد / بغرید و غریدنم یاد داد / نه نالیدنم. / ... مرا مادر مهربان از خرد / چو می‌خواست بی‌باک بار آورد / ز خود دور ساخت. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱:

۶۰- ۶۱)

مادر نیز زندگی سخت را به امید و انتظار دستگیری فرزندش تحمل می‌کند تا فرزندش در بزرگسالی رفاه نسبی را برای او به همراه آورد.

فکر آن کاین طفل کی کمک گردد،/ قرض‌های او کمتر گردد،/ کی کمی نان خشک خواهد دید،/ با دو طفلش کی خواهد آرمید. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۹۰)

جنگ از فجایعی است که مضرات آن همه‌ی آحاد جامعه را دربرمی‌گیرد. یکی از جلوه‌های آن تصویر مادر داغ‌داری است که غم مرگ فرزندش را بر دوش می‌کشد.

از چه نگاه خلق بر این جامه سرسریست؟/ هر لای آن ز حاصل جنگ و جدل دریست/ پیچیده گشته در وسطش قلب مادریست/ سرباز رفته می‌دهد از ره بدان سلام/ مادر از آن میانه فرستد بدو پیام. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۱۲۰)

بی‌توجهی و نادیده گرفته شدن زحمات بی‌منت مادر از اموری است که نیما در شعرش به مذمت آن پرداخته است.

نان نمی‌داد به مادر فرزند/ شکوه از وی بر حاکم بردند/ ... داد در دم به غلامی فرمان/ به شکم بندندش سنگ گران/ پس به زندان ببرندش از راه/ بنهندش که برآید نه ماه/ ... بانگ برداشت به تشویش پسر/ که: از این-گونه سیاست بگذر/ تا به نه ماه بن سنگ گران/ بخدا نیست مرا طاقت آن./ گفت: چونی که تأمل نکنی/ خرج مادر تو تحمل نکنی/ پس چسان است تحمل زن زار/ تا به نه ماه ترا بی‌گفتار؟ (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۱۲۲)

۲- زن و نقش همسری: زن در شعر نیما نمونه‌ی کاملی از یک زن خانه‌دار، بی‌توقع و دوستدار خانواده است که تمام تلاش خود را برای ایجاد یک زندگی بی‌دردسر و معمولی به کار می‌گیرد.

زن پیوسته پشت و پناه مرد و یاریگر روزهای سختی و محنت اوست؛ چنانچه هنگامی که مرد از هیاهوی دنیای خارج خسته و درمانده می‌شود به محیط خانه پناه می‌برد و با او زن درددل می‌کند و با او از ناگواری‌ها و زجرهایش می‌گوید.

پنجره‌ام را ببند ای زن!/ شیشه‌ها را به گل فروکش!/ منظر این جنب و جوش موت را در پیش چشم من به هم زن!/ من نمی‌خواهم کسم ببند،/ یا بینم کس. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۳۶)

نیما در شعر "در نخستین ساعت شب" چشم به راهی و نگرانی زن چینی در نبود مرد را تمثیلی برای بیان شدت ناراحتی خود از غم و اندوه مردمان به کار می‌گیرد، گویی شاعر برای بیان میزان اندوه خود مصداقی عمیق‌تر از آن نیافته است.

در نخستین ساعت شب، دور از دیدار بسیار آشنا من نیز/ در غم ناراحتی‌های کسانم؛/ همچنانی کان زن چینی/ بر زبان اندیشه‌های دلگزایی حرف می‌راند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۵۰۱)

۳- زن آگاه و خردمند: زن در شعر نیما به عنوان فردی از افراد جامعه شاهد نامالیمات اجتماعی است. گریه‌ی زن بر آواره‌های شهر از ذهن آگاه او از دردهای جامعه خبر می‌دهد.

خانه‌ها یکسره خالی شده در دهکده‌اند/ رهسپاری که به پل داشت گذر می‌استد/ زنی از چشم سرشک/ مردی از روی جبین خون جبین می‌سترد. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۶۸)

در شعر "ری را..." با فرض اینکه "ری را" را نام زنی بدانیم، با زنی فهیم و صاحب درک روبرو هستیم که شاعر او را مخاطب خود قرار می‌دهد و با او از خفقان و دشواری‌های جامعه می‌گوید.

«ری را»... صدا می‌آید امشب/ از پشت «کاج» که بند آب/ برق سیاه تابش تصویری از خراب/ در چشم می‌کشاند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۰: ۵۰۵)

گاهی نیز زن با نگرشی عمیق، زبان به پند و اندرز می‌گشاید و بدین‌سان خردمندی خود را نمودار می‌سازد. در شعر "خروس ساده" خاتون در مذمت حرص و آز و بیان عدم درک انسان‌ها از باطن امور خطاب به کنیزک می‌گوید

شکم تا سفره می‌خواهند مردم،/ بخواند یا نه با خون از دمساز./ زبان باطن است این خواندن او،/ جهان حرص با آن نیست همراز. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۱۴۶)

۴- پیرزن: پیرزن مظهر انسان باتجربه، عاقل و محبوب بچه‌هاست که با قصه‌گویی خود، بچه‌ها را سرگرم می‌کند و در خلال آن به پند و اندرزشان می‌پردازد.

هیچم نرود ز یاد کانجا/ پیره‌زنی رفیق خانه/ می‌گفت برای من همه شب/ نقلی به پسند بچه‌گانه/ تا دیده‌ی من به خواب می‌رفت. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۶۷)

تصویر دیگری که از پیرزن در دیوان نیما وجود دارد، ارائه‌دهنده‌ی زنی روستایی است که در تنهایی و سختی روزگار می‌گذراند.

در یکی کلبه‌ی خرد چوبین،/ طوف ویرانه‌ای، یاد داری؟/ که یکی پیرزن روستایی/ پنبه می‌رشت و می‌کرد زاری،/ خاموشی بود و تاریکی شب. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۶)

۵- زن و فقر: جهت استمرار یک زندگی سالم و توأم با آرامش، وجود زن و مرد، هر دو، لازم و ضروری است تا فرزندان در سایه‌ی حمایت آنان با نشاط و تندرستی ببالند. نیما هنگامی که می‌خواهد نهایت بدبختی خانواده‌ای را ترسیم کند، خانواده را از وجود یکی از سرپرستان و والدین یعنی مرد و در بیشتر موارد زن

محروم می‌کند. شاعر در چنین مواقعی به شرح زندگی‌ای می‌پردازد که بیش از هر چیز فقر بازماندگان را تحت فشار قرار می‌دهد.

چنین زنی در شعر "مادری و پسری" ناامید نمی‌شود و پیوسته پسر را به آمدن پدر و رهایی از فلاکت نوید می‌دهد که نشان از روحیه‌ی استقامت و امیدواری او در برابر مشکلات است.

فقر از هر چه که در بارش بود/ داد آشفته در این گوشه تکان./ مادری و پسری را بنهاد/ پی نان خوردنی، اما کو نان! (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۳۲) زن، بدل خسته، صدا بگرفته/ می‌رود هر نگاهش، می‌آید/ ... باز می‌گوید آن حرف نخست:/ «آی آمد پدرش!/ همه‌ی جانش شتاب/ بهوای پسرش...» (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۲۷)

۶- زن و کار: شاعر در لابلای اشعارش ردپای کار زنان و فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی آنان را در کنار مرد و دوشادوش او نشان می‌دهد که گاهی از سر ناچاری است.

هر چه می‌بیند، مایه‌ی سختی‌ست./ هرچه خواند، لحن بدبختی‌ست/ بوده از بس بار، پشت او خم هست./ نور چشمانش حالیا کم هست/ می‌کند اینسان کار مردان او:/ می‌کند جان او. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۹۲) و گاهی جزیی از فرهنگ یک زندگی روستایی قلمداد می‌شود.

در تکاپوی غروب آفتاب روزهای دلگشاده‌گاه./ ...سوی ده برگشت می‌کردند./ می‌شنید از دور با صداهای مرد و زن مخلوط بانگ زنگ‌هاشان را/ همچنین می‌دیدشان در زیر گرد راه پیدا. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۲۴۵)

۷- اقتدار زن: در شعر "بر فراز دشت" نیما مقام زن را تا بدان‌جا بالا می‌برد که او را در قدرت فرمان‌دهی هم‌رتبه با مرگ می‌داند؛ مرگی که فرمان حتمی و لازم الاجرا از آن اوست. باد می‌غلند./ ... چه بناهنگام فرمانی،/ با دم سردی که می‌پاید!/ از زن و از مرگ هم،/ با قدرت موفور؛/ این چنین فرمان نمی‌آید! (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۵۸)

۸- زن و الهام آینده: در شعر نیما رابطه‌ی عاطفی عمیقی که مادر نسبت به فرزند دارد باعث می‌شود که مادر به یاری نیروی شگفتی که در درون اوست و از مهر مادریش می‌جوشد، آینده‌ی فرزند به دلش الهام شود. مادرم یک شب مرا دید/ که ز خواب آشفته جستم/ دست چون بر من بیازید/ آه برزد گفت با خود:/ این پسر بیرون شد از دستم/ او شریک و همنفس با مردمی دیگر شود آخر/ دیگرم از او نخواهد گشت اجاق تیره

روشن/ پیش چشم او چو گلخن می‌نماید روی گلشن/ و آن‌چنان شام سیه، این روزگاران! (نیمایوشیج، ۱۳۷۰: ۲۵۰)

۹ - مهمان‌نوازی زن: تا رسد مهمان هر جاست دری/ زن! در خانه عبث باز مکن/ ...من نمی‌خواهم مهمان داند/ که ندار است ورا مهمان‌دار. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۰۸)

۱۰- زن و خرافات: هر جامعه متشکل از اعتقادات عامیانه‌ای است که خمیرمایه‌ی باور برخی از مردمان را تشکیل می‌دهد. در شعر نیما زنان به این اعتقادات پایبندی بیشتری دارند. در جایی مادر تعویذ بر بازوان فرزند می‌بندد تا بدین وسیله آسیب و گزند را از او دور گرداند. لیک از سحری که با من بود و تعویذی/ (بسته بر بازوی من مادر)/ یکسر آن هموار و ناهموار بر خود ساختم یکسان. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۱۲)

اعتقاد به تقدیر و سرنوشت از پیش تعیین شده‌ی بشر از افکار مادر خونین‌دلی است که در مواجهه با تنگنای زندگی، زبان به شکایت از جهان و ناهمواری‌های آن می‌پردازد.

من گنه‌کارم. می‌کنم باور/ بدتر از هر بد، خاک من بر سر/ لیک این بچه که گناهِش نیست./ پاک پاک است او، تاب آهِش نیست/ پس چرا افتاده در چنین اکبیر/ آسمان. تقدیر. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۸۸)

پیش‌بینی آینده و فال‌گیری نیز از خرافاتی است که در شعر نیما به زنان نسبت داده شده است. آن جماعت چون زنان جوکیان خانه بر دوش/ با نخودهایی که می‌چینند/ زندگانی‌های مردم را/ خوب یا بد می‌بینند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۲۴۸)

۱۱- زن و جنبه منفی شخصیت او: نیما جنس زن را در مواجهه با مشکلات و تنگنای زندگی، ناتوان‌تر و ضعیف‌تر از مرد می‌داند. در این زمینه نام زن در کنار نام کودکان می‌آید و با آنان هم‌طراز می‌شود.

و شب، سنگین و خونالود، برده از نگاهش رنگ/ و جاده‌های خاموش ایستاده/ که پاهای زنان و کودکان با آن گریزانند/ چو فانوس نفس مرده/ که در او روشنایی از قفای دود می‌چرخد. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۹۰)

در شعر "انگاسی" نیز جلوه‌ای از زن ساده‌ی آن سرزمین را به صورت تمثیل در مذمت ناآگاهی و عدم شناخت انسان‌ها از خود و ساده‌بینی آنان می‌آورد

ما همان روستا ز نیم درست،/ ساده‌بین، ساده فهم بی‌کم و کاست/ که در آئینه‌ی جهان بر ما/ از همه ناشناس- تر، خود ماست. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۶۹)

«نیما در شعر "مانلی" پذیرفتن سخنان گزاف و بیهوده را کار زنان می‌داند و آن را مانعی برای رسیدن معرفی می‌کند.» (یزدانی؛ ۱۳۸۶: ۳۵۴)

این همه ماندن در راه که چه؟/ گشتن از رسم و نشان وی آگاه که چه؟/ من چرا شیفتهم از این سخنان/ چاشنی بخش سخن‌های زنان. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۳۶۹)

چشم زخم از دیگر مفاهیم منفی و منفوری است که در شعر نیما از ویژگی‌های زن برشمرده شده است. دور از چشم وز زیان زبان/ وز بد دیده‌ی زنان زمان/ راه بردار شو به آسانی/ در امان هم سلیمانی. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۱۸۹)

اشاره به بی‌بند و باری زن نیز از امور ناخوشایندی است که نه زائیده‌ی ذهن شاعران که از واقعیت‌های تلخ اجتماع است. (یزدانی؛ ۱۳۸۶: ۲۴۲) نیما در کنار بیان این مسئله، گاهی چنین کاری را وسیله‌ی گذران زندگی زنان دانسته است. (همان: ۲۴۴)

و زنان، روسپیان/ پیکر آراسته از روی نهران،/ یعنی از رزق کسانی که به تعب می‌سوزند/ بسته با مردانی،/ که ز غارت شده گرمی تنی لاغر چند،/ چهره می‌افروزند. (نیمایوشیج، ۱۳۷۱: ۴۶۱)

نتیجه‌گیری

نگاه نو نیما به دنیای اطرافش و دنیای شعر، باعث تحوّل عظیم در سنت شعری گذشته گردید، او توانست بنیان‌گذار سبک جدید در شکل ظاهری شعر گردد. به همان میزان درخصوص محتوا و مضمون نیز از دید تازه‌ای برخوردار است و از مطالبی جدید سخن می‌گوید. زن نیز در شعر نیما از این نگرش جدید به دور نیست.

پریان-که نمودی از زن اسطوره‌ای هستند- در دو وجه مثبت و منفی در دیوان نیما حضور دارند. نیمایوشیج هم از زیبایی و قدرت مرموز آنان و هم از اغواگری و فریبایی ایشان سخن گفته است. بعضی از نمودهای حضور پری در شعر وی ریشه در اساطیر دارد؛ چون: پری و آب، پری و زیبارویی، پری و اغواگری، پری و جادوان... برخی از مسایل مطرح شده همانند معشوقه قرار گرفتن ایشان، همان مفهوم مورد استفاده‌ی ادیبان پیشین است. در شعری از نیما نیز زنی ماورائی رخ می‌نماید که در قالب نمادین بکار گرفته شده است.

زن عصر نیما در شعر او بازتابی از زندگی زنانی است که شاعر در جامعه و محیط زندگی با آن رو به رو است، زنانی منطبق بر فرهنگ جامعه‌ی آن روز که بنا به شرایط زندگی با دردها و سختی‌های زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند. زنان زجرکشیده‌ای که به خوبی از عهده‌ی نقشی که جامعه برای آنان در نظر گرفته است،

برمی‌آیند؛ یعنی همسرانی وفادار و پشت و پناه مرد و مادرانی دلسوز و حامی فرزندان که در حدّ توان، یار و مددکار اعضای خانواده باقی می‌مانند.

به طور کلی در بیشتر موارد زن در اشعار نیما، نمودار و جلوه‌ای از یک زن ارجمند، شایسته و هم‌رتبه با مرد است نه طفیلی مرد و پست‌تر از او؛ به طوری که جلوه‌هایی از زن آگاه و خردمند و مقتدر نیز در دیوان او نمود دارد. با این وجود، نیما در مواردی به جنبه‌های منفی شخصیت زن نیز نظر داشته است که در کنار بیان والایی مقام او به چشم نمی‌آید.

منابع

- ۱) پورداد، ابراهیم (۱۳۷۷) یشت‌ها جلد ۱، چاپ ۲، تهران: اساطیر.
- ۲) پورنامداریان، تقی (۱۳۸۶) خانه‌ام ابری‌ست شعر نیما از سنت تا تجدد، چاپ ۲، تهران: سروش.
- ۳) سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵) سایه‌های شکار شده، چاپ ۲، تهران: طهوری.
- ۴) دادگی، فرننگ (۱۳۸۰) بندهش، ترجمه‌ی مهرداد بهار، چاپ ۲، تهران: توس.
- ۵) نیمایوشیج، (۱۳۷۱) مجموعه‌ی کامل اشعار نیمایوشیج فارسی و طبری، تدوین سیروس طاهباز، چاپ ۲، تهران: نگاه.
- ۶) یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸) فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، چاپ ۲، تهران: فرهنگ معاصر.
- ۷) یزدانی، زینب (۱۳۸۶) زن و شعر، چاپ ۱، تهران: تیرگان.